

توافق تهران- سئول برای حل دیپلماتیک

مسأله نفتکش توقیفی کره جنوبی

یک مقام وزارت خارجه کره جنوبی از رایزنی سنئول با تهران و واشنگتن برای استفاده

از پول بلوکه شده ایران در خرید واکسن کرونا خبر داد

سنئول قصد دارد یک هیات دیپلماتیک را برای حل مسأله نفتکش کره جنوبی به تهران بفرستد

صفحهٔ ۲

چهارشنبه ۱۷ دی ۱۳۹۹ – ۲۲ جمادی الاول ۱۴۴۲ – ۶ ژانویه ۲۰۲۱ – سال نو دوپنجم

رئیس ستاد کل نیروهای مسلح :

دستان نیروهای مسلح روی ماشه است

به کوچکترین خطای دشمن پاسخ می دهیم



نمایش اقتدار ارتش با پرواز صدها پهپاد رزمی

«عمران خان» دستور مجازات عاملان کشتار

شیعیان پاکستان را صادر کرد

- * نخست‌وزیر پاکستان در پیامی قتل معدنچیان شیعه در ایالت بلوچستان را محکوم کرد
- * وزیر کشور پاکستان: دولت اسلام‌آباد مسئول تأمین امنیت جانی و مالی شیعیان هزاره است
- * فعالان سیاسی و مذهبی در اعتراض به کشتار شیعیان، در اسلام‌آباد و لاهور تجمع کردند

صفحهٔ ۱۲

شماره ۲۷۴۷ – ۱۲ صفحه به همراه ۸ صفحه ضمیمه – تک شماره ۲۰۰۰ تومان

ربیعی: ۱۷ میلیون دوز واکسن کرونا خریداری کرده‌ایم

- * سخنگوی دولت: واکسن ایرانی تا بهار آینده وارد بازار می‌شود
- * هر مقدار واکسن وارد شود بدون تبعیض و شفاف توزیع خواهد شد
- * اتحادیه اروپا به جای اعلام نگرانی نسبت به آغان غنی‌سازی اورانیوم در سطح ۲۰ درصد، فکری به حال تعهدات بر زمین مانده بکند
- * تا وقتی همه طرف‌ها به تعهدات خود پایبند نباشند، ایران حق خود می‌داند اقدام مقتضی را انجام دهد
- * دستگاه‌ها اطلاعات حقوق و دستمزد را بارگذاری کنند
- * دسترسی به هوای پاک و سالم بدون رفتار سلامت‌مدارانه از سوی شهروندان ممکن نخواهد بود

صفحهٔ ۲

صالحی خبر داد	سخنگوی قوه قضائیه خبرداد
تولید ماهانه ۹ کیلوگرم اورانیوم با غنای ۲۰ درصد	درخواست صدور اعلان قرمز به اینترنتل برای دستگیری ترامپ
<div> <ul style="list-style-type: none">* فعالیت های سازمان انرژی اتمی رو به گسترش است * درحال نصب ۱۰۰ سانتریفیوژ «آی آر ۲» هستیم و دو ابشار نصب شده در حال کار است * ۱۰۰۰ سانتریفیوژ «آی آر ۶» هم تا یک سال آماده خواهد شد * امسال ۴۰ تن کیک زرد تولید می‌کنیم * ایران بزرگترین تولید کننده رادیو دارو در منطقه و سיעی از آسیا خواهد شد </div>	<div> <ul style="list-style-type: none">* غلامحسین اسماعیلی: جمعاً برای ۴۸ متهم پرونده ترور شهیدسلیمانی اعلان قرمز صادر و به پلیس بین‌الملل تحویل شده است * دولت آمریکا در پی دادخواهی مردم ایران در ۲ پرونده جداگانه، به پرداخت یک میلیارد دلار و همچنین ۲۶ هزار میلیارد تومان محکوم شده است * ۶ نفر از همدستان روح‌الله زم به حبس محکوم شدند </div>
صفحهٔ ۲	صفحهٔ ۹

<div><div> </div></div>	<div><div> </div></div>	<div><div> </div></div>	<div><div> </div></div>
روژه فرهنگی ضمیمه اطلاعات امروز			

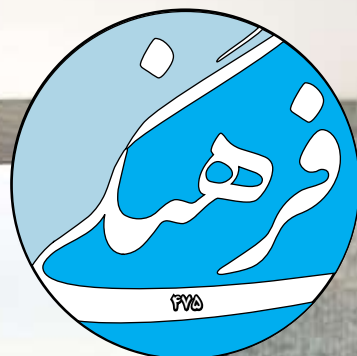
املاک (نویت دوم)

- ۷- زمان رسیدگی به پیشنهادها مورخ ۱۳۹۹/۱۱/۰۱
- ۸- هزینه چاپ آگهی و کلیه هزینه های نقل وانتقال به عهده برندگان مزایده می باشد.
- ۹- شهرداری در رد یا قبول کلیه پیشنهادها مختاراست.
- ۱۰- ارائه استعلامنوط به نامه در خواست شرکت درمزایده باقید موضوع مزایده می باشد.

۵ درصد مبلغ مندرج در جدول ذیل
 فاقه شهرداری دماوند
 فاقد سیره تر تسبیات ر داده نخواهد شد.
 گرگاه ایلی هفت روز نسبت به پرداخت
 بهب ضبط خواهد شد.
 بی صورت خواهد پذیرفت و اسناد
 ری به نام خریدار منتقل خواهد شد.
 ۱۳۹۹/۱۰/۱۷ تا پایان وقت اداری
 ری دماوند
 سان وقت اداری مورخ ۱۳۹۹/۱۰/۳۰

ردیف	شماره قطعه	مساحت	مبلغ پایه به ریال
۱	۴۹۷	۷۷۴/۰۹	۷۸/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰
۲	۴۹۹	۷۰۴/۱	۷۸/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰
۳	۵۰۴	۸۳۹/۹۷	۷۴/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰
۴	۵۰۵	۹۴/۰/۱۸	۹۴/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰
۵	۵۰۷	۹۴۷/۱۵	۹۴/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰
۶	۵۲۰	۷۰۸/۸۶	۷۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰
۷	۵۲۱	۶۶۶/۰۱	۶۶/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰
۸	۵۲۲	۶۸۴/۲۶	۶۸/۷۰۰/۰۰۰/۰۰۰

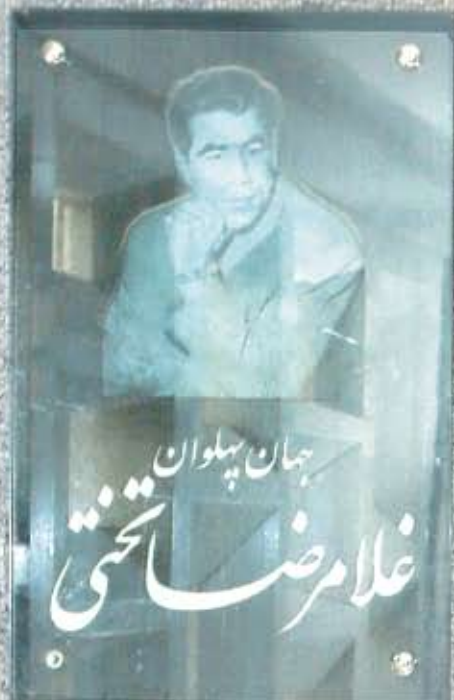
عباس صفری – شهردار دماوند



ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات

چهارشنبه ۱۷ دی ۱۳۹۹

سال نودوپنجم - شماره ۲۷۷۴۷



جای خالی مراد پهلوانی



ندا زمان فشمی

«سال ۱۹۶۴ توانستم مسابقات انتخابی تیم ملی را با موفقیت پشت سر گذاشته و همراه تیم ملی به المپیک بروم؛ المپیکی که تختی هم در آن حضور داشت و آنجا بود که برای اولین بار تختی را دیدم. در آن مسابقات وقتی

اسم کشتی گیران را برای آغاز رقابت می خواندند، تختی بدون اینکه برای مربی مزاحمت ایجاد کند، کنار تشک می رفت؛ کشتی گیر را بغل می کرد و ضمن روحیه دادن و شرح موقعیت کشتی، به او یادآوری می کرد که تو اکنون با مالیاتی که فلان پیرزن یا پیرمرد در شهرها و روستاها پرداخت کرده اند اینجا هستی؛ آنها مالیات داده اند که تو برایشان افتخار کسب کنی. پس سعی کن از همه داشته هایت استفاده کنی.»

آنچه خواندیم، بخشی از خاطرات سید علی اکبر حیدری، قهرمان سوم المپیک ۱۹۶۴ توکیو، نفر چهارم جهان در مسابقات ۱۹۶۵ منچستر، نفر دوم مسابقات آسیایی بانکوک و صاحب ۵ مدال طلای بین المللی، دو مدال طلای جام تفلیس و مدال طلای جهان مسابقات دانکولف بلغارستان و سرمربی فعلی تیم ملی پیشکسوتان است که افتخار می کند با تختی هم دوره و هم نشین بوده و از او نه فقط فنون و شگردهای کشتی، بلکه درس زندگی و اخلاق آموخته است.

نسل ما از تختی چیز زیادی نمی داند؛ به جز چند روایت تکراری که بارها شنیده ایم. اصلا نمی دانیم این مرد واقعا که بود، چرا به او جهان پهلوان می گفتند، پهلوان بودن یعنی چه و چرا برای همه آن قدر عزیز بود و مردم در حد یک اسطوره دوستش می داشتند. این سال ها حتی اسمش را هم کمتر می شنویم؛ کسانی که با او هم نشین بوده اند یا به سن گذاشته اند و کمتر از تختی حرف می زنند. می ترسیم روزی برسد که خاطرات این مرد هم مانند پیکرش در گور فراموشی به خاک سپرده شود. برای همین سعی کردم کسی را پیدا کنم که با تختی هم نشین بود، پای صحبتش بنشینم و خاطراتش را اینجا ثبت کنم؛ زیرا می دانم فضیلت، هر جا که پدیدار شود، چراغ راه زندگی های بی شماری خواهد بود.

ماشین قراضه پهلوان

حیدری در یک آپارتمان ساده زندگی می کند، در یکی از محله های معمولی تهران. اما سر در آپارتمان، تابلوی کوچکی نصب کرده اند که نشان می دهد اینجا محل زندگی قهرمان ورزشی کشور است. فکر کنم این سادگی را هم از تختی آموخته است. خودش می گوید «تختی یک اتومبیل بنز ۱۷۰ قدیمی داشت که اغلب اوقات خراب بود. این ماشین چهار حلقه لاستیک صاف داشت به اضافه تودوزی پاره و گلگیرهای صدمه دیده. این ماشین آن قدر خراب می شد که تعمیرگاه علی آقا و آوانس پاتوقش شده بود. مردم هم می دانستند که آقای تختی اغلب بعد از ظهرها در این تعمیرگاه است، اگر مشکلی داشتند، برای تختی نامه می نوشتند و آن را به علی آقا یا آوانس می دادند تا به دست تختی برسانند. تختی هم در حد توان خودش سعی می کرد مشکل مردم را حل کند. اگر لازم بود با بازاری ها یا مدیران سازمان ها حرف بزند یا برای کسی پولی جمع کند، این کار را می کرد تا بالآخره گره از مشکلات مردم باز کند. یک روز ما در تعمیرگاه نشسته بودیم دیدیم آقای تختی پیاده آمد تعمیرگاه. پرسیدیم ماشینت کجاست؟ جواب داد که دیشب دزد ماشینم را برد. بچه ها پرسیدند چه کار کردی؟ به پلیس اطلاع دادی؟ تختی گفت من فقط به آگاهی گفتم که ماشینم از این تاریخ به بعد در اختیار خودم نیست که اگر احیانا خدای نکرده این ماشین تصادفی داشت یا به کسی زد، پلیس بداند که من راننده نبودم و ماشین دست من نیست.

چند روزی از این جریان گذشت. دوستان ماشین خودشان را به تختی قرض می دادند تا اگر کاری دارد بتواند انجام دهد. یک روز در تعمیرگاه نشسته بودیم که

آقای تختی آمد. آوانس طبق معمول نامه های مردم را به او داد تا بخواند. ناگهان متوجه شدیم آقای تختی حین خواندن یکی از نامه ها می خندد. پرسیدیم چه شده؟ تختی گفت اینجا نوشته «آقای تختی ما ماشین شما را بردیم، الان هم آن را در فلان آدرس گذاشته ایم، لطفاً تشریف ببرید و ماشین را بردارید.» من، به همراه شادروان ابوطالب طالبی، منصور سرداری، آوانس و آقای تختی رفتم ببینیم ماشین کجاست. حوالی میدان آزادی، در یک خیابان، تختی ماشین را از دور دید که زیر درختی پارک شده بود. از ماشین پیاده شد، نزدیک رفت و دور و بر ماشین را نگاه کرد. بچه ها پرسیدند آقای تختی مگر ماشین خودت را نمی شناسی؟ تختی گفت ماشین همان است، ولی آقای آوانس یادت نیست این چهار حلقه لاستیک صاف داشت؛

مردم تختی را دوست داشتند؛ حتی اگر می باخت

اشک از چشمان آقای حیدری جاری شد. می گوید «تختی با همه فرق داشت. غم و شادی مردم برایش خیلی مهم بود، همیشه مسؤولیت سنگینی نسبت به غم و شادی مردم بر دوش خود احساس می کرد و برای همین بود که بر دوش مردم جا داشت. او همیشه خودش را بدهکار مردم می دانست. من چیزهای زیادی از او آموختم. در المپیک توکیو تختی با «آیک» ترک مسابقه داشت و من با «یالماز». چهار دقیقه بعد از آنکه کشتی تختی با آیک شروع شد، من و یالماز برای رقابت باهم روی تشک شماره ۲ حاضر شدیم. یالماز قهرمان جهان بود و من در ابتدا نسبت به او محتاط بودم ولی همان چند ثانیه اول

جای خالی مرام پهلوانی



عکس از: احسان قاضی

کشتی از او یک زیر گرفتیم و متوجه شدم به راحتی می توانم او را ببرم. در حال رقابت بودیم که دیدم سالن شلوغ شد. سرم را به سمت تشک شماره یک برگرداندم، دیدم تختی در خاک آیک است. من که حریف را در سگک داشتم، چنان محو تشک شماره یک شدم که رقیب وقتی دید عکس العمل نشان نمی دهم، مرا روی پل برد. من این طرف روی پل، تختی آن طرف در خاک! ترک ها هم از خوشحالی سالن را روی سرشان گذاشته بودند. من در یک لحظه ۵ امتیاز به یالماز دادم. تختی هم آن طرف به آیک باخت. عباس زندی که مربی تیم بود به همراه بچه ها به سراغ من آمدند و به من روحیه دادند. من به مسابقه برگشتم و توانستم کشتی را ۵-۷ ببرم. اما شکست تختی در آن مسابقات باعث شد که همه ما، رقابت ها را واگذار کنیم. تا قبل از آن معلوم بود که تیم ما اول می شود

و همه به عباس زندی تبریک می گفتند؛ ولی بعد از باخت تختی، ما یکی پس از دیگری کشتی ها را واگذار کردیم و در نهایت، پنجم المپیک شدیم. من در اتاق آقای تختی بودم و شاهد بودم که او چندین بار در شب از خواب می پرید و می گفت خدایا من با چه رویی برگردم ایران و جواب مردم را چه بدهم. بعد از پایان رقابت ها، تختی همراه تیم ملی به ایران برگشت. یک هفته بعد به تنهایی برگشت تا با مردم مواجه نشود ولی مردم از او استقبال پرشوری به عمل آوردند. مردم تختی را دوست داشتند حتی اگر می باخت. همان روزی که باخت شعار دادند «رستم ایران کیه/ غلامرضا تختهیه/ شیر دلیران کیه/ غلامرضا تختهیه».

حرف نمی زد، عمل می کرد

حرف ها و اشک های آقای حیدری منقلب می کند. از طرفی به حالش غبطه می خورم که در زمانه ای زیست که ایران، شیر دلیران داشت؛ در این شهر یک نفر بود که همه مردم باورش داشتند، به سراغش می رفتند و با گرفتن دستان نیرومندش، از زمین برمی خاستند. یکی بود که نمی گذاشت چراغ امید در دل مردم خاموش شود، نمی گذاشت غصه در دل مردم بماند و اجازه نمی داد حق از کسی ضایع شود. کسی که هیچ چیز را برای خودش نخواست. اگر غمی داشت تنهایی به دوش کشید و شادی هایش را با همه قسمت کرد.

سیر نمی شوم از شنیدن حرف های این مرد. هر چه بیشتر از خاطراتش می گوید، بیشتر حسرت می خورم و از خودم می پرسم پس این همه خبر و فضیلت طی این سال ها کجا رفتند؟ چرا ارزش های اخلاقی ما وارونه شدند؟

حیدری می گوید «تختی حرف نمی زد، عمل می کرد و همین باعث می شد ما که از او جوان تر بودیم، تحت تأثیرش قرار گرفته و منش اخلاقی اش را الگو قرار دهیم. تختی به چیزهایی توجه می کرد که معمولاً از چشم دیگران دور می ماند. مثلاً هر بار که می خواست برای مسابقه یا روی تشک بگنارد، سعی می کرد همزمان با حریف این کار را انجام دهد، زیرا آن قدر محبوب بود که هر بار اسمش را در سالن صدا می زدند و وارد میدان می شد. صدای تشویق مردم سالن را بر می کرد و تختی فکر می کرد این هیجان و تشویق مردم ممکن است در روحیه حریف تأثیر بگذارد و او نتواند با تمامی توان در مقابلش حاضر شود. برای همین بود که همزمان با حریف پا روی تشک می گذاشت تا حریف تصور کند این شور و هیجان و تشویق تماشاگران به خاطر او هم هست و روحیه خود را نیازد.»

کسی که «جهان پهلوانی» را سازست

این حد از حساسیت اخلاقی و آگاه بودن نسبت به نکته های ظریف، مختص کسانی است که در اخلاق سرآمدند و می توانند الگوی دیگران باشند. همان کسانی که لقب «جهان پهلوانی» زینده نامشان است.

یادم آمد همین چند سال پیش در مسابقات جام جهانی فوتبال در روسیه، شب قبل از مسابقه ایران با پرتغال، جمعی از هموطنان رفته بودند نزدیک هتل محل استقرار تیم پرتغال و با سر و صدا و ایجاد مزاحمت تلاش کردند آرامش روانی کریستیانو رونالدو، بازیکن سرشناس پرتغالی را برهم بزنند تا شاید فردا نتواند با تمامی انرژی در زمین حاضر شود و به همین بهانه، ایران اگر نتواند پرتغال را شکست دهد، دست کم در این بازی نیازد!

با خودم گفتم اگر تختی آن قدر زود از دنیا نمی رفت، آدم های بیشتری فرصت این را داشتند که جوانمردی را از او بیاموزند و لابد این پهلوان صدها نفر مثل آقای حیدری تربیت می کرد؛ آن قدر زیاد که همه ما شانس مواجهه با الگوهای اخلاقی درست و رفتار جوانمردانه را داشته باشیم تا یادمان نرود که اولاً زندگی صحنه جنگ نیست؛ ما به دنیا آمده ایم تا صلح، آرامش و شادی را در جهان جاری کنیم و ثانیاً، برای بردن، نباید حریف را تحقیر و تضعیف کنی، بلکه باید توان و مهارت خودت را افزایش دهی.

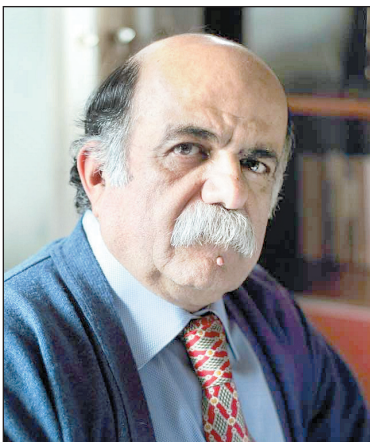
مردی نبود فتاده را پای زدن

گر دست فتاده ای گیری مردی

پهلوانی و جوانمردی در شاهنامه فردوسی

گفتگو با میرجلال الدین کزازی

مناش نخست



انگاره‌ای که گفتید آورد؟

یک نمونه بسیار برجسته و شناخته از پادشاهی که فره ایزدی را از دست می‌دهند، جمشید است. جمشید پادشاهی بود بسیار بزرگ و بشکوه. از خورشیدشاهان شمرده می‌شد. در نام وی، پیوند با فروغ و خورشید آشکار است. نام او به معنی چم رخشان است. اما جمشید، چون پهلوانی را فرو نهاد و هنگامی که خود را خدا خواند، فره ایزدی را از دست داد. به کيفر این دژ فرهی، دهاک ماردوش بر ایران و ایرانی چیره شد و هزار سال به سیاهی و تباهی، بر ایران فرمان راند. تا زمانی که فریدون، که از فره ایزدی برخوردار بود، به یاری کاوه بر او شورید و او را از اورنگ فرمانروایی به زیر کشید.

اما شما از پادشاهی دیگر نیز یاد کردید که شایسته است که به دژ فرهی دچار آید و فره ایزدی را از دست بدهد؛ زیرا پادشاهی است سبک‌سر و خامکار که با هوس‌های لگام گسیخته خویش، بارها ایرانیان را در رنج و دشواری درافکنده است. اما چرا کاووس مانند جمشید به بی‌فرهی دچار نمی‌آید؟ پاسخ این پرسش را می‌باید در باورها و اندیشه‌های نمادشناسی کهن جست.

بر پایه نوشته‌های پهلوی که ریشه در اوستا دارند، روزگاری در مینو، در آسمان، انجمنی شگرف، برین و فراسویی سامان داده می‌شود که سرور و سالار آن اورمزد است. ایزدان در آن انجمن گرد می‌آیند و رفتار و کردار کاووس را بر می‌رسند. در آن انجمن گفته می‌شود که کاووس شایسته برخورداری از فره ایزدی نیست. در پی آن، فرمانروایی را نمی‌سزد. اما یکی

نامی است که دیگران از بیرون برای آن نهاده‌اند. پس، کوتاه‌ترین راه - و به همان سان آسان‌ترین - در شناخت کنش و منش جوانمردی و پهلوانی، آن است که به شاهنامه بازگردیم. شاهنامه سرشار است از اندیشه‌ها و آموزه‌های جوانمردی و پهلوانی.

در سخنی فراگیر می‌توانم گفت، شما هر کدام از چهره‌های برین و گوهرین شاهنامه را برگزینید، هم در میانه پهلوانان و هم در میانه دیگران، از جمله پادشاهان، در رفتار و کردار او، این فرهنگ و منش را می‌باید. زیرا در سامانه‌های اندیشه ایرانی، پادشاه - یا به سخنی سخته‌تر - فرمانروای فره‌مند، پیش از آنکه پادشاه باشد، پهلوان است. اگر پادشاه پهلوان نباشد، شایسته پادشاهی نیست. زیرا پادشاه، فقط فرمانروای جهان برون یا گیتی نیست و فرمانروایی در جهان برون یا گیتی، کاری است که بسیار کسان بدان توانایند. هرجان‌باره‌ای جهان‌خواره که از زور و زَر برخوردار است، می‌تواند در پی جهانگیری و خون‌ریزی و مردم‌کشی و درازدستی، به فرمانروایی برسد.

اما در بینش ایرانی، چنین کسی به راستی فرمانروا نیست؛ فقط زورمند است که چیرگی یافته است و دیگران را به فرمان درآورده است و دست بالا، بر تن‌ها فرمان می‌راند نه بر جان‌ها. اما فرمانروای راستین کسی است که نه بر تن‌ها، بلکه بر دل‌ها و اندیشه‌ها فرمانرواست. هنگامی فرمانروا می‌تواند این دو قلمرو ناساز را در فرمان داشته باشد که در همان هنگامی که پادشاه است، پهلوان و جوانمرد باشد.

از همین رو در اندیشه ایرانی، فرمانروا، به ناچار، می‌باید از فره ایزدی برخوردار باشد. فره ایزدی، مانند کشورگشایی و جهانگیری، به آسانی و به خواست کسان به دست نمی‌آید. هنگامی فرمانروا از فره ایزدی برخوردار خواهد بود که شایستگی و آمادگی و برآزندگی آن را داشته باشد. چون فره ایزدی، نیرویی مینوی است که فرمانروای راستین از آن برخوردار است. از همین روست که فره ایزدی، می‌تواند از پادشاه جدا شود! حتی اگر بپذیریم - هرچند در آن گمان‌مند می‌توان بود - که فره ایزدی از پدران به پسران، به یادگار و به مرده ریگ، می‌رسد؛ در پادشاهی که از آن، بدین شیوه بهره یافته است، به ناچار، پایدار نیست.

اگر این پادشاه به دروغ، به تباهی، به کژاندیشی، به ستم و به دیگر پلیدی‌های خوی و منش آدمی بی‌الاید و دچار شود، فره ایزدی از او خواهد گسست. از دید فرهنگ و اندیشه ایرانی، چنین کسی، از آن پس، شایسته فرمان راندن نیست. اگر فرمان براند، آن فرمان‌رانی را نمی‌توان پذیرفت و گردن نهاد.

در شاهنامه نوعی همسانی و ترادف میان فرمانروایی شاه و یزدان دیده می‌شود؛ از جمله بیت معروف «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه». اما در بستر داستان‌های شاهنامه، ضحاک پادشاهی ستمگر است که از بیرون آمده و از درون نامشروع انگاشته می‌شود و ایرانیان بر او شورش می‌کنند. آیا موارد دیگری هست که پادشاهی به دلیل سرپیچی از راستی و روی آوردن به پلیدی و ستم از سوی پهلوانان برکنار شود؟ برای مثال کاووس، علیرغم خودسری‌ها و پایمال کردن بسیاری از منش‌های پهلوانی و ارزش‌های ایرانی، همچنان شاه است و رستم نهایتاً - و با خشم و اندوه - به دستورات او و فرمانروایی او گردن می‌نهد. براساس گفته‌های شما چگونه می‌توان شواهدی از شاهنامه برای

اشاره: استاد دکتر میرجلال الدین کزازی، سخنور، ادیب برجسته و شاهنامه‌شناس پرشور روزگار ماست. در این پرسش و پاسخ که با همراهی دوست گرامی آقای غلامرضا دادخواه انجام گرفته، دکتر کزازی به اجمال در باب آیین پهلوانی و جوانمردی و شیوه عیاری در شاهنامه مطالبی بیان کرده‌است که در چند شماره پیوسته می‌خوانیم.

برای استاد دانشورمان آرزوی سلامت و بهروزی و استمرار خدمات به فرهنگ ایران زمین را از درگاه یزدان پاک آرزو مندیم.

سید مسعود رضوی

برای شروع بحث از مفهوم جوانمردی بگوئید و این که این واژه یا اصطلاح، نزد شما مترادف چه معنا یا حوزه معنایی است؟

جوانمردی یا عیاری، در فرهنگ و تاریخ ایران، پیوندی تنگ و ناگسستگی و ساختاری دارد با پهلوانی. به سخن دیگر، پهلوان اگر راد و جوانمرد نباشد، پهلوان نیست. یکی از ویژگی‌های بنیادین که در اندیشه و منش ایرانی، «پهلوان» را از «قهرمان» جدا می‌دارد، همین است. پهلوان به ناچار، عیار و جوانمرد هم هست، اما قهرمان چنین نیست؛ دست‌کم قهرمان در کاربرد و معنایی که این واژه در روزگار ما دارد. ما می‌بینیم که پرسمان بزرگ در ورزش امروز ما، چه در ایران و چه در پیته گیتی، آن است که پاره‌ای از قهرمانان، از خوی و خیم پهلوانی به دور افتاده‌اند. یکی از آسیب‌های ورزش پیشه‌ورزانه - حرف‌اف - این است که ورزشکار می‌کوشد به هر شیوهای، حتی با ترغیب و نیرنگ به قهرمانی برسد. اما پهلوان، هرگز روا نمی‌دارد که به لغزش، گناه، پلشتی، تباهی و سیاهی، دامان بی‌الاید هم از این روست که پهلوانی، در منش و رفتار و خوی و خیم، با درویشی سنجیدنی است.

در روزگاری در تاریخ ایران، این هر دو به هم رسیده‌اند و با هم یکی شده‌اند. به گونه‌ای که ما می‌توانیم از پهلوانان درویش، یا درویشان پهلوان سخن بگوئیم. همواره دری، خنقانه و زورخانه را به هم می‌پیوسته و می‌گشوده است. پس - اگر فراخ و فراگیر بنگریم - آیین جوانمردی با آیین درویشی و آیین پهلوانی یکی است.

آیا در شاهنامه هم به طور خاص چنین است؟ در شاهنامه، که نامه فرهنگ و منش و اندیشه ایرانی است؛ مایه شگفتی نیست که این فرهنگ و منش، بازتابی گسترده یافته باشد. چون می‌توان گفت شاهنامه، بیشترین پیوند را با فرهنگ و منش پهلوانی دارد. اگر ما بخواهیم در میانه زمینه‌ها و سوی‌مندی‌ها و قلمروهای گوناگون که در شاهنامه - نامه هزاره‌های ایرانی - نهفته‌اند، یکی را برگزینیم که کاربردی آشکارتر و فراگیرتر دارد؛ از دید من، فرهنگ و منش پهلوانی است. شاهنامه به راستی نامه پهلوانان است؛ نه بدان سان که گاهی کسانی، شتابزده و خام‌اندیش، می‌انگارند نامه شاهان یا شاهانه! شاهنامه بر پایه هنجار و پیشینه‌های تاریخی این نامه نامی و گرامی را بازگفته است.

در ایران کهن، ایران روزگار باستانی، کارنامه‌ها، دفترها و نامه‌هایی بوده است درباره اسطوره‌ها و تاریخ ایران. این دفترها، خدای‌نامه یا خواتای نامگ نام داشته‌اند. شاهنامه، برگردان ریخت‌شناختی و معنی‌شناختی خدای‌نامه است. خدای در زبان پهلوی به معنای شاه و بزرگ و سرور است و در پارسی دری، از آنجا که کارکرد و معنای این واژه دیگرگون می‌شود و برابر با یزدان و آفریدگار کاربرد می‌یابد؛ واژه شاه، که در معنی برابر است با خدای، به جای او می‌نشیند. از این روی، نامه فرهنگ و منش ایران، که می‌توانیم آن را نامه پهلوانی بنامیم، شاهنامه خوانده می‌شود.

این را هم می‌دانیم که در سراسر شاهنامه چنین نامی برای این دفتر دانایی به کار برده نشده است. این

از ایزدان نامدار، که «تریوسنگ» نامیده می‌شود - در پارسی دری، نام او در ریخت «تریسه» کاربرد یافته است - برپای می‌خیزد. می‌گوید که بهتر آن است کاووس با همه ناشایستگی‌هایی که در او هست، همچنان فره‌مند بماند. زیرا می‌باید از کاووس، کیخسرو پدید بیاید و سر برآورد.

کیخسرو نماد و نمونه فرمانروایی آرمانی در ایران است. به راستی، به پاس کیخسرو است که کیکاووس از دژ فرهی می‌رهد. در واقع، نواده در آن انجمن، به فریاد و یاری نیا می‌رسد.

نمونه فرمانروایی که بدین دلیل برکنار می‌شود یا به فره ایزدی دست نمی‌یابد، در شاهنامه کدام است؟ افراسیاب است. جمشید فرمانروایی است که از فره برخوردار بود، سپس آن را از دست داد. اما فرمانرواییانی هم هستند، مانند افراسیاب که هرگز از فره برخوردار نبوده‌اند، اما آرمندو پر شور، آن را می‌جسته‌اند.

بارها افراسیاب به فره نزدیک می‌شود؛ تو گویی که بدان دست خواهد یافت. اما همواره فره ایزدی از او گریخته است. افراسیاب هرگز نمی‌تواند به فره دست یابد.

فرمندی پادشاه، در گرو پهلوانی و جوانمردی و درویشی اوست. زیرا شهریاران ایرانی، سرشت و رفتاری دوگانه و دوسویه دارند. درست است که بر گیتی فرمان می‌رانند، اما فرمانروایی بر گیتی، در گرو پیوند تنگ آنان با مینوست. اگر فرمانروایی از مینو گسسته باشد، بر گیتی هم فرمان نمی‌تواند راند. پیوند با مینو هم در گرو آن خوی‌ها و منش‌های شایسته درونی و روانی است که اگر پادشاه از آنها بی‌بهره باشد، فروخواهد افتاد به کسی که فقط بر گیتی و بر پیکرها فرمان می‌راند؛ جایی که دل‌ها ندارد و مردم تا چیرگی بیابند، او را از تخت به زیر خواهند کشید.

پس در شاهنامه، همواره، پهلوانی بر پادشاهی چیره است و پهلوانان شاهنامه تن به پادشاهی درمی‌دهند. برای نمونه، هنگامی که نوذر به بیراهه درمی‌افتد و ستم می‌آغازد، ایرانیان از او به ستوه درمی‌آیند. سام را، پهلوان بزرگ ایران در آن روزگار، به پایتخت فرامی‌خوانند و پافشارانه از او می‌خواهند که به جای نوذر بر تخت بنشیند. سام نمی‌پذیرد و از پادشاهی تن درمی‌زند.

همچنین رستم که جهان‌پهلوان شاهنامه است، همواره می‌توانسته هر پادشاهی را از تخت به زیر بکشد و خود بر جای او بنشیند. اما هرگز چنین نکرده است. زیرا در جهان شاهنامه که همان جهان ایرانی است، پهلوانی نه تنها فروتر از پادشاهی نیست بلکه می‌توان گفت قراتر از آن است. پهلوان نیازی به پادشاه ندارد، اما پادشاه همواره به پهلوان نیازمند است. اگر پادشاه تاجدار است، پهلوان تاج‌بخش است. تاج او را، پهلوان به وی بخشیده است. از این روی، هر کدام از پهلوانان بزرگ شاهنامه، یا پادشاهان بآیین، فره‌مند و راست‌کیش در شاهنامه، نمونه‌ای ناب از رفتار و کردار جوانمردی یا پهلوانی هستند.



بزرگ‌ترین شاهنامه جهان در دهلی نو، پایتخت هند با وزن ۳۲ کیلوگرم و خطاطی «شمیم احمد» از هنرمندان هندی.

این کتاب ۹۰ سانتی‌متر طول و ۵۰ سانتی‌متر عرض دارد.

گفتگو

انشاره: گفتگوی حاضر با نویسنده و محقق نام آشنای عرفان و فرهنگایران، دکتر نصرالله پور جوادی، دربارهٔ نظام اخلاقی جوانمردی و ریشه‌های کهن آن در خراسان قرون دوم و سوم هجری تنظیم شده‌است و ایشان یکی از شگفت‌انگیز ترین جلوه‌های فرهنگ و تمدن و معنویت این سرزمین را مورد توجه قرار داده است.

شما به عنوان یکی از صاحب‌نظران تصوف کهن ایرانی، تأکید دارید که اقلیم خراسان مستعد ظهور این پدیده بوده. درباره این گزاره برایمان توضیح دهید.

در ابتدا باید میان مفاهیم و اصطلاحات تمایز بگذاریم. «جوانمردی» براساس مجموعه‌ای از اصول اخلاقی یا آرمان‌های اخلاقی بنا شده است، اما «عیاران» گروه اجتماعی بودند که از این‌ها و اصول جوانمردی تأثیر می‌پذیرفتند؛ پس اینها یکی نیستند. به بیان دیگر، جوانمردی یک نظام اخلاقی بوده که عیاران، قلندران و حتی صوفیه از آن تأثیر می‌پذیرفته‌اند و این ها، عینا یکی نیستند. «جوالمردان» هم یک گروه اجتماعی با ویژگی‌ها و روابط خاص میان خود بودند که نفوذ و جاذبه داشتند.

«صوف» هم در آغاز یک نظام اخلاقی بوده که در اصناف و گروه‌های مختلف اجتماعی تأثیر می‌گذاشته است. به نحوی که در اغلب متون و کتب قدیم، فصلی را به تصوف و معنای آن اختصاص می‌دادند و در اصول اخلاقی و آداب و شرایط آن بحث می‌کردند.

اما اینکه جوانمردی چه زمانی پیدا شده و مربوط به بعد از اسلام بوده یا ریشه‌های آن به قبل از اسلام برمی‌گردد؟ دقیقاً روشن نیست و پژوهشگران براساس قرائن یا گمان‌هایی، حدس‌هایی می‌زنند که گاهی خیلی با هم متفاوتند. از نظر من، کهن‌ترین نشانه‌های جوانمردی، مربوط به قرن سوم هجری است. **منظور تان رسالهٔ تهذیب الاسرار خرگوشی است یا به منبع دیگری اشاره می‌کنید؟**

خرگوشی در تهذیب الاسرار، باب جوانمردی ندارد، اما او رسالهٔ مستقلی در باب جوانمردی دارد که پیدا نشده و به دست ما نرسیده، فقط می‌دانیم که چنین رساله‌ای داشته است. قدیم‌ترین منابعی که می‌شناسیم، یکی نوشته‌های ابوعبدلرحمن سلمی نیشابوری است به نام «کتاب الفتوه».

منبع دیگر، کتاب کهنی است در تصوف که فصلی هم در باب جوانمردی دارد. بنابراین، قدیم‌ترین منابعی که تا این زمان به دست ما رسیده‌اند، آثاری هستند که نویسندگان صوفی نوشته‌اند و کتاب الفتوه سلمی قدیمی‌ترین اثر مستقلی است که تاکنون در این موضوع تألیف شده است. در کتاب طبقات الصوفیه سلمی هم اشاراتی به موضوع فتوت و جوانمردی هست. منبع دیگری که از قرون اولیه، از صوفیان بر جای مانده، رسالهٔ قشیریه است که بابی در مورد فتوت دارد. حال آن که مثلاً در الملع سراج یا التعرف کلابادی یا کشف‌المحجوب مجبوری یا همان رسالهٔ تهذیب الاسرار خرگوشی، چنین بابی دیده نمی‌شود. اما نباید فقط به منابع صوفیه بسنده کنیم. کتاب‌های دیگری هم دربارهٔ جوانمردی، نوشته‌اند؛ از جمله قابوس‌نامه که عنصرالمعالی کیکاووس در آخرین باب از کتاب خود، تحت عنوان «در آیین جوانمردیشگی» از چند اثر با موضوع ادب مردمی با جوانمردی یاد کرده است. یک منبع دیگر هم تفسیر سورة یوسف اثر احمدبن محمدبن زید طوسی است.

از قرن دوم هم منابع مکتوب در این باره داریم؟

منابع مکتوب تا قرن سوم در دست است، اما بزرگان جوانمردی در خراسان قدیم، به قرن دوم هم بوده‌اند و مثلاً احمدبن خضرویه در نیمه دوم قرن دوم و نیمه اول قرن سوم می‌زیسته است.

بنابراین ریشه‌های فرهنگی این قضیه خیلی جلوتر از اینهاست و می‌توان اینها را از منابع قرن سوم و بعد از آن، در ضمن اشارات و توضیحات بزرگانی که دربارهٔ جوانمردی مطالبی نوشته‌اند استخراج و اثبات کرد.

بخش مهمی از شناخت ما نسبت به فتوت، مدیون آثار صوفیان است. چرا تا این حد اینها بر هم اثر گذاشته و به هم نزدیک شده‌اند؟

آثار و نوشته‌های صوفیه دربارهٔ جوانمردی و فتوت، نشان‌دهندهٔ ارتباط و تأثیری است که میان این آیین و تصوف در دورهٔ اولیه وجود داشته است. در بسیاری از منابع آغازین جوامردی، نقل‌قول‌هایی منسوب به جنید و شبلی و مشایخ بزرگ بغداد دربارهٔ فتوت و خصوصیات آن، وجود دارد.

از ملامتیان نیشاپور و مشایخ شهرهای دیگر خراسان هم روایات و مطالبی دربارهٔ جوانمردی به جای مانده است. مجموعهٔ این اقوال نشان می‌دهد که آیین فتوت و جوانمردی، یکی از آرمان‌های اخلاقی صوفیه بوده و حتی بعضی از مشایخ را نیز به عنوان فتی با جوانمرد معرفی کرده‌اند. البته متذکر این‌شوم که جوانمردان و صوفیان دو گروه متفاوت بوده‌اند. جوانمردانی بودند که صوفی نبودند. بعضی از این جوانمردان یا نمونه‌هایی از مشایخ جوانمرد یا فتی کلانمد؟

یکی از این جوانمردان که در شهر نیشاپور می‌زیسته و در قرن سوم شهرت بسیاری داشته، شخصی بوده است به نام «بلخ جوانمرد».
دیگری، احمدبن خضرویه از مشایخ بلخ بود که بایزید بسطامی در حق او گفت: اگر احمد خضرویه نبوده، ما نمی‌دانستیم که فتوت چیست. به‌جز او، ابراهیم

بن نازویه است که از مشایخ نیشاپور و معاصر ابوحفص حداد بود و خواجه عبدالله انصاری در حق او گفته است؛ او را در فتوت شأنی است عظیم.

مجموعهٔ اینها نشانان می‌دهد که در قرن سوم چنین سنت مستحکم و فراگیر و اثرگذاری با نام جوانمردی در خراسان و شهرهای مهم آن، به‌ویژه نیشاپور، وجود داشته و مورد توجه مشایخ و بزرگان و گروه‌های مختلف اجتماعی و حتی اقتصادی بوده است.

در همین دوران قرن سوم، گروه‌های عیاران و ملامتیان را داریم که اصول اخلاقی و آرمانی خاصی را تبلیغ می‌کردند و آموزش می‌دادند که گاهی دقیقاً شبیه اخلاقیات و اصول جوانمردان است. در این مورد، و به‌ویژه در رابطه میان ملامتیانی همچون حمدون قصار و امثالهم با فتوت چه می‌فرمایید؟ آیا می‌توان آنها را شعبه‌ای از فتوت دانست؟
خیر، اینها متفاوتند اما رابطهٔ نزدیک و برخی شباهت‌ها میان ملامتیان و فتوتیان وجود داشته است.

از اقوال و منابع قدیم درمی‌یابیم که ملامتیه نیز مانند صوفیه، فتوت یا جوانمردی را به منزلهٔ آرمانی اخلاقی در نظر داشتند. سلمی در حقائق‌التفسیر و طبقات‌الصوفیه، مسأله‌ای در این باب مطرح کرده است و من هم در این باب توضیح دادم که بخشی از آن را می‌خوانم:

«در حقائق‌التفسیر، ذیل آیهٔ ۱۳ از سورة کهف، سلمی دوقول از ملامتیان نیشاپور نقل می‌کند، یکی از ابوحفص حداد و دیگری از ابوعثمان حبری. او می‌نویسد: «از ابوحفص پرسیدند جوانمردی چیست؟ گفت: این که به همهٔ خلق خدا به چشم اولیه، خدا بنگری و هیچ‌یک از اعمال ایشان را زشت ندانی مگر آن‌که مخالف شرع باشد و آنان را برای هیچ گاهی ملامت نکنی، بلکه سعی کنی برای آن غنری بیایی.»

سخن ابوعثمان این است که «جوانمردی، پیروی کردن از شرع است و اقتدا کردن به سنت‌ها و داشتن سعه‌صدر و خوی نیکو». سلمی سخنان دیگری از ابوحفص در باب جوانمردی در طبقات‌الصوفیه نقل کرده است. که وقتی ابوحفص می‌خواست از بغداد بیرون بیاید، برخی از مشایخ و جوانمردان (فتیان) او را مشایعت کردند و چون این عده می‌خواستند برگردند، بعضی از ایشان از ابوحفص پرسیدند که فتوت چیست؟ شیخ گفت: «فتوت را باید در عمل و رفتار و کردار خود با دیگران به کار برد نه این‌که فقط حرف آن را زد.»

از این حکایت پیادست که ابوحفص مورد قبول و احترام صوفیان و فتیان عراقی بوده است.

نکتهٔ دیگر این که ابوحفص معتقد بود که جوانمردی باید در عمل رعایت شود و نه در حرف. و البته خود او نیز عملاً به اصول جوانمردی پای‌بند بود ولی نمی‌توان گفت که او یکی از «فتیان» بوده است.

این معنی در حق دیگر مشایخ ملامتی هم صدق می‌کند. اشخاصی چون ابوعثمان حیری و حمدون قصار و عبدالله منازل هرچند که اصول جوانمردی را رعایت می‌کردند و فتوت برای ایشان یک آرمان اخلاقی بود، ولیکن خود در زمرهٔ کسانی که به ایشان فتیان یا جوانمردان می‌گفتند به شمار نمی‌آمدند.

توجه به جوانمردی، به عنوان یک آرمان اخلاقی نیز چیزی نبوده که ملامتیان را در اجتماع به عنوان جوانمردان معرفی کند. عنوان جوانمردی، ظاهراً به بعضی از عیاران نیز داده می‌شد. در زمان حمدون قصار، کسی که به فتوت و جوانمردی معشروف بود نوع مجاز بود که یک بار حمدون قصار خود دربارهٔ چیستی جوانمردی از او سؤال کرد.»

سنتی با این گسترش، قطعاً ریشه‌های کهن تری داشته که در قرن سوم، این‌طور مورد توجه بوده است. آیا ریشه‌های این مکتب جوانمردی را می‌توان در ادوار قدیم‌تر، جستجو کرد؟

ما منابع خوبی از قرن سوم داریم، ولی از قرن دوم هنوز چیز مکتوبی به دست ما نرسیده است. اما مسلم است که این آیین اخلاقی ایرانی که این همه ستبر و پرمایه بوده، ریشه‌های کهن و گسترده‌ای داشته است؛ به‌ویژه در اقلیم خراسان که مهد و مرکز این نوع آیین‌ها و اخلاقیات بوده است.

چرا روی اقلیم خراسان تأکید دارید؟

سرزمین خراسان، به‌ویژه نیشاپور و بلخ، مرکز رویش و گسترش جوانمردی و اصول و آداب آن بوده است. مسلماً زمینه‌های خاصی وجود داشته که در این منطقه خاص شاهد جوالمردن جوانمردی هستیم و منابع بعدی هم این موضوع را تأیید می‌کنند.
این اصول در قرن سوم، یکی از آرمان‌های اخلاقی مردم و مشایخ بوده و در شهرهای مختلف خراسان رواج داشته و مراعات می‌شده است. البته اصول جوانمردی، مربوط به چند نفر یا چند دهه و چند سال نبوده، بلکه ریشه‌هایی در قرون متعدای در این سرزمین و این مردم داشته است.

اصلاً هیچ پدیدهٔ مهم تاریخی و فکری و اخلاقی، یکباره ظهور نمی‌کند و تا زمینه و سابقهٔ طولانی نداشته باشد پایدار و ماندگار نمی‌شود. جوانمردی نزد مردم خراسان، یک آیین اخلاقی متوالی بوده و با آنچه بعدها در فتوت ناصری و عراقی و سرزمین‌های دیگر می‌بینیم، تفاوت زیادی دارد.

البته مورخان بعدی، برای اینکه ریشه‌های برای جوانمردی پیدا کنند، همان‌طور که برای هر چیزی یک روایت و خبری پیدا می‌کردند، به ذکر اقوالی از ائمه و پیامبر (ص)، این را به پیامبران پیشین و حتی حضرت آدم می‌رساندند.

ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات

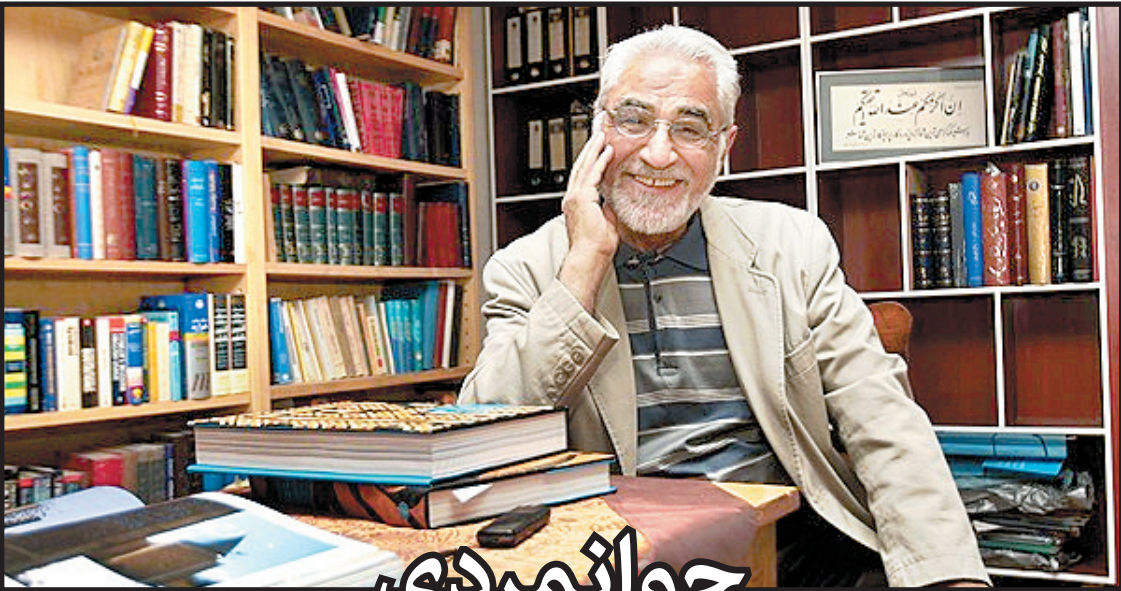


چهارشنبه ۱۷ دی ۱۳۹۹ - سال نودوپنجم - شماره ۲۷۷۴۷

هم مشخص هستند؛ ابوحفص، احمد خضرویه، جنید و بغدادی‌ها، عثمان حبری و حمدون قصار و امثالهم که اقوال و داستان‌های آن‌ها، مکرراً در تذکره‌ها و متون بعدی بازتاب می‌یافته و همگی مربوط به قرن سوم هستند.

آیا خراسان از نظر اجتماعی وضع و استعداد خاصی داشته که پدیدهٔ جوانمردی در آن سرزمین آشکار و شکوفا شده است؟

جوانمردی اساساً یک مساله اجتماعی است. شما در جوانمردی یا فتوت، نسبت انسان با خدا را در مرکز اصول و عقایدتان نمی‌بینید. جوانمردی، یک نظام اخلاقی است مبتنی بر این‌که شما با انسان‌های دیگر باید چگونه رفتار بکنید اما معرفت‌شناسی صوفیه یا متکلمان، اصلاً متوجه مابعدالطبیعه و خداست که به آن حقیقت و خالق می‌گویند. در تصوف، سالک می‌خواهد طی طریق کند تا به خدا برسد؛ اما جوانمرد کسی است که در نسبت با همسایه یا انسان‌های دیگر باید اصولی را مراعات کند و جوانب اخلاقی خاصی را نگاه دارد. پس مساله اخلاق مطرح است.



● سید مسعود رضوی

جوانمردی

به مثابه یک نظام اخلاقی

گفتگو با دکتر نصرالله پور جوادی

آیا به همین دلیل است که پیشه‌وران، اصناف و طبقات گوناگون، هر کدام یک فتوت‌نامه خاص خود را تدارک دیده و نوشته‌اند؟

اینها مربوط به دوره‌های بعد است. نه این دوره‌ای که ما درباره‌اش سخن می‌گوییم. در واقع مقداری از آن اصول اخلاقی، با آداب و شرایع و ترتیبات خاصی وارد فتوت‌نامه‌ها شدند. اما اصولاً بحث جوانمردی، یک بحث اخلاقی است.

بنابراین احتمال دارد این اصطلاح جوانمردی در قدیم متداول بوده و به دلیل اعتبار و قوّت این آیین، بعدها معادل فتوت در عربی برای آن جعل شده باشد. در واقع در قرن سوم و حتی قرن دوم، بسیاری از این نوع مفاهیم، به عربی ترجمه شدند و به تدریج آن اصطلاح عربی متداول شد.

آیا شما با قول برخی محققان دربارهٔ ریشه‌های قبل از اسلام جوانمردی در گروه‌هایی نظیر آزادان در عصر ساسانیان و امثالهم موافقت؟

بعید نیست و البته این مسائل نیاز به تحقیقاتی دارد که من به آنها نپرداخته‌ام؛ ولی متون مهم و مستندات کهن و بالارش قرن سوم نشان می‌دهد که جوانمردی، سنتی مهم و شگفت‌انگیز در خراسان بوده و اخلاقیات و آرمان‌ها و آداب متوالی و زیبایی داشته است.

آیا کتاب سلمی به زبان عربی را منسجم‌ترین و قدیم‌ترین منبع دربارهٔ جوانمردی بدانیم و منابع کهن تری ذکر نشده‌اند؟

کار نویسندگان صوفی، عمدتاً جمع‌آوری بوده است. البته بعضی منابع را هم ذکر می‌کنند که به دست ما نرسیده‌اند و مربوط به اواخر قرن دوم و عمدتاً قرن سوم می‌شوند.

صوفیه از قرن پنجم به بعد، اقوال و داستان‌های مختلف را در هر موضوعی نقل کردند و همین اقوال و داستان‌ها هم، غالباً، از قرن سوم کهن‌تر نیستند و عجالتاً باید مستندترین دوره را همین قرن بدانیم که مسلمان این سنت، یعنی جوانمردی، در این قرن در خراسان تثبیت شده و مورد توجه بوده است. شخصیت‌ها

در دوره‌های بعد چطور؟
در دوره‌های بعد، وضع فرق می‌کند. از قرن پنجم و ششم به بعد، هم جوانمردان و هم ملامتیان وضع دیگری دارند و بدعت‌هایی وارد ارکان و اصول آنها می‌شود که با اصول و آرمان‌های اولیه متفاوتند.
ما الآن دربارهٔ قرن دوم و سوم صحبت می‌کنیم. ملامتیه در قرن سوم، یک پدیدهٔ اخلاقی و اجتماعی است و زمینه‌ای می‌شود برای سیر و سلوک و روانشناسی و تکامل نفس و اینها. یعنی در دوره‌های بعد نمی‌توان آن نوع ملامت را که در قرن سوم بوده، دوباره در صحنهٔ اجتماع دید.

می‌دانیم که حافظ هم در قرن هشتم از ملامت یاد می‌کند، اما این معنی در حافظ بیشتر جنبهٔ ادبی و روانشناسی دارد تا اجتماعی. این جنبه را هم قرن‌ها پیش از حافظ، احمد غزالی به مفهوم ملامت داده است.

جوانمردی به یک پدیدهٔ تاریخی اطلاق می‌شود که بیش از هزار سال تداوم و جاذبه داشته است. در دوره‌های مثل قرن ششم یا حکومت عباسی، این جریان با سیاست و کانون‌های قدرت پیوند خورده و با آدابی مثل شلوار پوشیدن و آب و نمک‌نوشیدن و امثالهم شناخته می‌شود. حتی گروه‌های متفوق اجتماعی مثل لات‌ها و قداره‌بندها، با ورود به دسته‌جات و محافل فتوتی، برای خود آبرو و نسبی دست و پا می‌کردند. بعدها در دورهٔ یلخانات و دوران حکمرانان مغول هم شکل دیگری از آن را مشاهده می‌کنیم و در عصر صفوی و قاجار هم تداوم دارند. در سوریه و شمال آفریقا و به‌ویژه ترکیه و آسیای صغیر هم خیلی گسترش یافته است. اما شما از یک پدیدهٔ کهن و متفاوت سخن می‌گویید که تفاوت‌های اساسی با اینها دارد و شاید عمدتاً اثرش را ک اسم و لفظ میان اینها هست و پس. عمده‌ترین اختصاصات این جوانمردی کهن کدام است؟

جوانمردی در قرن سوم در خراسان، برپایه اصول اخلاقی بسیار مهم بوده است؛ از جمله «پیار». اینکه شخص خودش را ببیند یا منافع خودش را به خاطر دیگری فنا کند. در کنار این، هیچ توقعی هم نداشته و اظهار نمی‌کرده‌اند. اساساً اصل بر این بوده که پنهانی، خدمت و ایثار و کمک انجام نشود. توقع تشکر و قدرانی یا این که دیگران بدانند چنین خدمت و کاری را چه کسی انجام داده نداشته‌اند که مقام و مرتبهٔ بلندی است.

در اخلاق هم مهم‌ترین اصل «پیار» بوده است؛ زیرا هرکسی براساس منافع خودش عمل می‌کند و می‌خواهد همه چیز را به طرف خودش بکشد و به یک معنا، بحث سرخودخواهی است. برای مهار این خودخواهی‌ها، یا باید از ابزارهای حقوقی و قوانین استفاده کرد یا از اخلاق و نظام اخلاقی. در گذشته، مهم‌ترین و متعالی‌ترین اصولی که مبانی اخلاقی را در جوامع و میان مردم گسترش می‌داده و ضامن رعایت اخلاق بوده، جوانمردی است.

اما اکنون که جامعه دگرگون شده، دیگر آن اصول اخلاقی نمی‌توانند حاکم باشند و اخلاقی جای خودش را به حقوق داده است؛ از قوانین بومی تا حقوق بشر. این منشور و اصول حقوق بشر، تبیین و تدوین شده‌اند تا بتوان جامعهٔ بشری را اداره کرد. برهمین اساس، خیلی مهم است که شما ملدرا و تساهل داشته باشید و عقیدهٔ دیگران را محترم بشمارید، بپذیرید که کسان دیگری با عقاید متفاوت هستند و مثل شما حق دارند عقاید خاص خود را داشته باشند. این مسأله در گذشته هم بوده است ولی نه تحت عنوان حقوق بشر. کسانی که امروزه از حقوق بشرهای مسلکی صحبت می‌کنند، بیراهه می‌روند و نمی‌دانند که اصلاً مسأله حقوق بشر به این شکل، در گذشته نمی‌توانسته وجود داشته باشد؛ در جوامعی مثل جامعهٔ اسلامی، آن نوع مسائل به وسیلهٔ اصول اخلاقی کنترل و رعایت می‌شده است.

برای مثال شما اگر به تفت نزدیک یزد بروید، می‌بینید که مسلمانان و زرتشتی در همسایگی هم بسیار صمیمی و مهربان زندگی می‌کنند و با هم مرواده و همکاری و نشست و برخاست دارند و این مربوط به پنجاه یا صدسال اخیر هم نیست. تاریخ آن به هزار و چند صد سال برمی‌گردد و قدمت دارد. برچه اساسی اینها به عقاید هم احترام می‌گذارند و با هم صمیمی و دوست هستند و هر کدام حریم دیگری را هم رعایت می‌کنند؟ آیا براساس حقوق و قانون یا دستورات حکومتی؟ خیر. اصول اخلاقی و جوانمردی بوده که جلوی تعدی و تجاوز و تنگ‌نظری و تعصب را می‌گرفته و نمی‌گذاشته افراد به بهانه‌های مختلف به دیگران سخت بگیرند. در گذشته، کنترل خودخواهی‌ها و زیاده‌خواهی‌ها به همین طریق صورت می‌گرفته و مردم را آموزش می‌دادند تا ملدرا کنند و به عقاید متفاوت احترام بگذارند.

جوانمردی، حتی فراتر از اینها بوده و فقط به مردم نمی‌موخته که خودخواه نباشید؛ این به دیگران احترام بگذارید و محبت کنید. می‌گفته ایثار کنید و در همین زمینه هم به یک حد متعالی رسیده و ایثار را به نهایت درجه به مردم می‌آموخته است.

دربارهٔ ایثار، این داستان را نقل می‌کنند «ابوالحسنین نوری که یکی از مشایخ بغداد بود و دو نفر دریا را محکوم به اعدام می‌شوند. جلاد، اول می‌رود و عبدالمعتیان می‌امثالهم می‌دانیم به هیچ‌وجه چنین نیست. آنها مردمانی بافضیلت و مروج اصول اخلاقی متعالی بوده‌اند و به همین دلیل نزد مردم مکرم می‌گویند دست نگه دارید و پرس و جو می‌کند. جلاد می‌گوید که نوری به من

گفتگو

گفت اول مرا بکش. خلیفه می‌پرسد چرا این کار را کردی؟ می‌گوید: می‌خواستم آنها بیشتر زندگی کنند و بیشتر لذت حیات را درک کنند.»

این ایثار است. فرد از جان خود هم مایه می‌گذاشته و همیشه به دیگران بیش از خود اهمیت می‌داده است. همین اصول بوده که به جامعه، قوام و شیرازه می‌داده و پیوندهای میان مردم را حفظ می‌کرده است. اگر ما بخواهیم دنبال ارزش‌های جدید در جامعهٔ قدیم باشیم و مثلاً نمونه‌هایی برای حقوق بشر بیابیم، باید آنها را در همین مسائل و به‌ویژه در حیطه اخلاقی جستجو کنیم. مشابهت میان اینها با حقوق بشر بیشتر است تا برخی مسائل دیگر. از فقه و قوانین که نمی‌شود خیلی توقع این نوع مسائل را داشت. جوانمردی این مسائل را پرورش و آموزش می‌دهد. ارزش‌های والای جامعه گذشته‌ش ما در اخلاقیات است و حقوق و قوانین چیز دیگری است.

مهم‌ترین تفاوت حقوق و قوانین با اخلاقیات را در چیست؟
در اجبار آن و اختیاری بودن این حقوق و قوانین می‌گویند این کارها را نباید بکنی. ولی در اخلاق انجام دادن کار مهم است. در حقوق نمی‌گویند دیگران را بخرودت مقدم بدار یا محبت و مهربانی کن یا گذشت را سرحولهٔ کارت قرار بده یا برعکس‌های دیگران چشم ببوش. اینها به اخلاق مربوطند. حقوق می‌گوید دزدی نکن، خشن نباش. تجاوز نکن. از اینجا نرو و امثالهم. اما اخلاق و نظام اخلاقی جوانمردی می‌گوید که ایثار کن. از جان خودت مایه بگذار. بدون باداش نیکی کن و توقی هم نداشته باش. اینها جنبه‌های مثبت و زیبای اخلاقند که الزام و اجبار ندارند. یک نوع انتخاب اخلاقی و فردی هستند که انسان را والایی و اعتلا می‌بخشند و به زندگی‌اش معنا و زیبایی می‌دهند. جوانمردی در جستجوی این نوع مسائل و خصائل است. اینها بوده که حکومت داشته و جامعهٔ ما را حفظ می‌کرده و ریشه و نیای حقوق بشر کنونی بوده‌اند.

این اصول و ارزش‌های اخلاقی که شما از آن سخن می‌گویید، علاوه بر وجود اخلاقی و اجتماعی، بار استعلائی و زیباشناسانه هم دارند، یعنی نوعی لذت و سرخوشی هم به جوانمردان یا حتی کسانی که این حکایت‌ها و اقوال را می‌نوشته یا می‌خوانده‌اند، می‌دهند. آیا مکان احیای این اصول در دوران جدید وجود دارد و این نوع تلقی از اخلاقیات دوباره به کار ما می‌آید؟ یا در جامعه‌ای با ایده‌های مدرن می‌توانیم به آنها تکیه کنیم؟

این نوع اخلاقیات، یعنی اصول جوانمردی، به کلی از بین نرفته‌اند. بخشی از آنها در خلقت و خو و حتی روابط اجتماعی ما هنوز باقی مانده‌اند؛ مثلاً مهمان‌نوازی ایرانی‌ها که زنابزد است و تفاوت زیادی دارد با پذیرفتن مهمان از خارج. جلوه‌ای از آن اصول و ارزش‌های جوانمردی است؛ این‌که وقتی یک نفر از خانهٔ شما وارد می‌شود، دیگر محترم است و صاحبخانه هرچه دارد در طبق اخلاص می‌گذارد تا از مهمان پذیرایی کند. در اغلب کشورهای دیگر دیده نمی‌شود و حتی معنی هم ندارد. موارد دیگری هم هنوز ته ذهن ما از عیاری‌ها و گذشته‌ها و رفتارهای نیک پدران و تکریم بزرگان و بزرگ‌تراها و کمک به بیماران و مستمندان و کهنسالان وجود دارد. در خاطرهٔ قومی ما هنوز آن اصول و ارزش‌ها باقی مانده‌اند؛ هرچند به دلایلی، دیگر نمی‌توانیم با تکیه بر آن قواعد زندگی کنیم، اما اثرات آن هنوز در بسیاری از ما وجود دارد.

بعضی اصول اخلاقیی هم به دلیل تحولات و تغییرات اجتماعی وارد قوانین ما شده‌اند. بالاخره زندگی ما تغییر کرده و جامعهٔ امروز یک جامعهٔ صنعتی جدید است. بعضی‌ها به باجابت می‌خواهند منکر این نشده باشند. سمت به بیرون، تمامی لوازم این زندگی جدید را می‌بینید و این یک واقعیت است که مقتضیات خاص خود را دارد. در چنین جامعه‌ای، برای جلوگیری از تجاوزها، بی‌رحمی‌ها، دست‌اندرازی به دیگران، جلوگیری از شقاوت‌ها و آن انگیزه‌های حیوانی و خودخواهی‌هایی که در اشخاص هست – بل هم اصل – یک مقدار از اخلاقیات جامعه به قوانین منتقل شده‌اند. این مسأله مختص به جامعه ما نیست و یک جنبهٔ جهانی و بین‌المللی یافته است. طبعاً حقوق بشر هم منحصر به یک فرقه و گروه و جامعه خاص نیست؛ مربوط به همهٔ آحاد و جوامع است. الان یکی از خطرناک‌ترین چیزها این است که آدم در یک جامعه جدید زندگی کند ولی حقوق بشر را رعایت نکند. این ناجوانمردانه‌ترین کاری است که یک انسان ممکن است انجام بدهد. لازمهٔ کنترل خودخواهی‌ها و افزون‌طلبی‌ها و حماقت‌ها و بی‌رحمی‌ها، بشر دو به همین قوانین است.

بنابراین بخشی از اخلاقیات و اصول انسانی‌ای که در گذشته، مکتب جوانمردی و امثال آن عهدمدار بودند، در قوانین امروزی منظور شده‌اند و قانون متکفل آنها است.

اما کاری که ما در حق میراث و ارزش‌های فرهنگی خود می‌توانیم بکنیم، این است که اینها را یادآوری کنیم و بگذاریم این ارزش‌های اخلاقی و این زیبایی‌های اجتماعی از یاد بروند. زیبایی جوانمردی در همان وجه اخلاقی و اعمال جوانمردانه است و در رفتار آن مسلمانانی که در یزد با همسایه زرتشتی‌اش مثل برادر رفتار می‌کرد و در سلام کردن پیش‌قدم می‌شود یا وقتی آتش نذری می‌پزد، اول به خانه او پیشکش می‌برد. در این‌ها می‌توان جلوه‌های جوانمردی را دید و احیا کرد. این‌ها را می‌باید گسترش داد و یادآوری کرد تا تقویت شوند.

ادامه در صفحهٔ ۶

جوانمردی به مثابه یک نظام اخلاقی

ادامه از صفحه ۵

برای احیای منابع تاریخی، چه کارهایی بر زمین مانده یا باید انجام شوند؟

رسائل و متون کهن متعددی از قرن سوم و چهارم تا زمان صفویه حتی قاجاریه، وجود دارند که باید تصحیح انتقادی بشوند و در دسترس قرار بگیرند. آثار خارجی‌ها و فرنگی‌ها هم باید ترجمه شوند؛ زیرا آنها هم در این زمینه‌ها کار کرده‌اند.

به هرحال خود ما باید اهمیت این موضوع را درک کنیم و به عنوان یک موضوع ریشه‌دار و ملی به این مسائل بپردازیم و میراث گذشته را زنده نگه داریم. هنوز هم چیزهای زیادی در آثار صوفیه، اعم از دستینه‌ها و کتب چاپ شده درباره جوانمردی و فتوت وجود دارد.

کتاب‌هایی که صراف و محمدجعفر محجوب و دیگران جمع و چاپ کرده‌اند مهمند. اما همچنان رساله سلمی و قابوس‌نامه و فصلی از رساله قشیریه، قدیم‌ترین منابع مستند درباره جوانمردی است.

فارسی بودن قابوس‌نامه و آوردن فصلی خاص درباره جوانمردی قابل توجه است.

بله، خیلی مهم است و جالب‌تر این که عنصرالمعالی، بحث درباره تصوف را، ذیل عنوان و مبحث جوانمردی آورده است.

به هر حال درباره سده‌های نخستین کمتر کار شده و غربی‌ها هم عمدتاً به دوره‌های مربوط به فتوت خلیفه ناصر پرداخته‌اند.

همان طور که گفتیم، جوانمردی در قرن دوم تا چهارم، هنوز یک نظام و اصول اخلاقی است و نهاده‌ای نشده و رسمی و دولتی نیست. در آن دوره، رساله قشیریه، جوانمردی را به عنوان یک مجموعه اخلاقی توضیح می‌دهد. اما بعداً که رسائل اصناف و امثالهم را می‌بینیم، این جریان‌ها و گروه‌ها سازماندهی شده و مسائل جوانمردی را با تشکیلات اقتصادی و سپس با قدرت سیاسی یا برخی نهادهای دینی پیوند داده‌اند.

همچنین جوانمردان با اصول خاص و زیبایی اخلاقی خود در میان گروه‌های مختلف منتشر و پراکنده بوده‌اند. مثلاً عیاران جوانمرد یا صوفیان جوانمرد داریم، البته همه صوفیه، جوانمرد نبوده‌اند.

در میان جوانمردان اولیه، زنان حضور داشته‌اند ولی بعداً محو و حذف شدند و انگار یک صفت منفی بوده است و به انکار آن برخاستند.

کاملاً درست است. جوانمردان در آن

قرون اولیه، زنان را بزرگ می‌داشتند و در مقابل آنها رعایت همه‌گونه حرمت را می‌کرده‌اند. این هم دستاورد دیگری است که می‌توانیم در جهان و جامعه جدید یادآوری کنیم. جوانمردان فقط مردان نبوده‌اند. زنان جوانمرد هم داشته‌ایم و اینها هم در فتوت و رعایت اصول اخلاقی و ایثار، شاخص و زبانزد بوده‌اند.

یکی از آنها همسر احمد خضرویه است که وقتی ابوحفص حداد یا یکی از بزرگان ملامتیه نیشابور می‌خواهد بیاید بلخ و مهمان خضرویه بشود، احمد به زنش می‌گوید که چگونه پذیرایی کنیم؟ من گفته‌ام دو تا گاو و چند گوسفند بکشند تا مهمانان و همه مردم را اطعام کنیم. زن احمد سخنی به این مضمون می‌گوید که نه، باید دو تا خر هم بکشیم. می‌پرسد خر دیگر چرا؟ می‌گوید آخر سگ‌های محله هم باید در این جشن شرکت کنند. مهمانی است. همه باید اطعام شوند و سگ‌ها هم باید نصیبی ببرند. این داستان معروف است و نشان می‌دهد که هم خود زنان، جوانمرد

و رعایت‌کننده اصول اخلاقی بوده‌اند و هم مردان خیلی رعایت احترام و نظر زنان را می‌کرده‌اند.

چرا بعدها این رویه گسترش پیدا نکرد و به ضد خود بدل شد و اصلاً زنان حذف و بلکه تحقیر و توهین شدند و به یک معنا، ما در متون صوفیه با یک فرهنگ گسترده مردسالار و ضد زن روبرو می‌شویم؟

مقداری از این حالت زن سستی‌زی و رفتارهای ضدزن که متضمن تحقیر و توهین نسبت به زنان است، بیشتر از قرن هفتم و همان حدود آغاز می‌شود و عمدتاً در غرب ایران و آسیای صغیر و شمال آفریقا رواج دارد و به علت ضعیف شدن اصول اولیه جوانمردی و کاهش تأثیر آن در این دوره، رواج می‌یابد. در تصوف حذف و تحقیر زن دامنه وسیعی پیدا کرد. حتی بزرگانی همچون مولوی و شمس تبریزی، این حالت تحقیر زنان و نادیده گرفتن آن‌ها را داشتند. ولی سلمی این طور نیست و در مکتوبات او، وصف زنان عابد و صفات و سجایای آنها را می‌بینید.

عطار هم همین طور؛ چون اصول جوانمردی در خراسان تلاطم داشته و زنده بوده است، لذا در عطار این خصیصه را نمی‌بینید. ولی در آسیای صغیر به دلیل کم‌رنگ شدن آن اصول اولیه جوانمردی یا دلایل دیگر، تکریم زنان کم شده یا اصلاً نیست و حتی خیلی نوشته‌ها و رفتارهای تحقیرکننده و زن‌ستیزانه داشته‌اند.

در قرن سوم در خراسان، زنان همپای مردان حضور داشتند و بسیار با احترام از آنها یاد می‌شد. این یکی از خصوصیات جوانمردی کهن خراسان است.

آیا جوانمردی، ایده‌ای بود که بتواند از طریق آسیای صغیر - مثلاً از قرن ششم و هفتم به بعد - در اروپا هم تأثیر گذارد؟

بعضی معتقدند شوالیه‌گری تحت تأثیر فتوت شکل گرفت.

در این زمینه‌ها باید ادله و اسناد قوی وجود داشته باشد تا این نوع روابط و تأثیرها تأیید شوند. از تأثیر ابن‌سینا در غرب سخن می‌گوییم؛ زیرا ترجمه لاتین کتاب‌های او را می‌شناسیم. درباره فتوت و مسائلی نظیر آن هم باید دید که این تأثیر اگر بوده، چه صورتی داشته و از کدام مسیرها اتفاق افتاده است.

علاوه بر این، در قرون وسطا جامعه به آن صورتی که ما فکر می‌کنیم منفک و مرزبندی شده نبوده است. ارتباط میان جوامع خیلی نزدیک‌تر بوده است. این را وولفسون می‌گوید. چنین نبوده که مثلاً اروپا یک نوع علم و کلام برای خودش داشته و جهان اسلام یکی دیگر. یک کلام بوده است. نزد مسیحی‌ها، رنگ مسیحی داشته و نزد مسلمان‌ها رنگ اسلامی. فلسفه قرون وسطا هم همین‌طور. یک فلسفه بیشتر نبوده و مسلمان‌ها و مسیحی‌ها و یهودی‌ها، مسائل مشترکی داشته‌اند. وضع ادبیات و بعضی ارزش‌های اجتماعی هم همین‌طور بوده است، البته باید این را هم گفت که بعضی تمدن‌های بزرگ بر بقیه بیشتر تأثیر می‌گذاشتند.

آیا خراسان در قرون اولیه، یکی از همین تمدن‌ها بوده یا آن را جزئی از یک تمدن بزرگ‌تر و زاینده آن می‌دانید؟

خراسان، واقعاً به تنهایی دریایی بوده است. من بر این باورم که خراسان، تمدنی مبتنی بر یک فرهنگ عظیم و پویا بوده است و ایران وقتی به اسلام می‌گراید حامل

تمدن و فرهنگ وسیع و بزرگی بوده که بخش عظیمی از آن در خراسان بازیابی می‌شود. جوانمردی هم یکی از جلوه‌های این تمدن بوده که از قرن سوم شروع می‌کند به اثرگذاری در جوانب مختلف تمدن اسلامی، تا جایی که خلفای عباسی هم برای اینکه وجاهت پیدا کنند خود را جوانمرد می‌خواندند و استفاده سیاسی می‌کردند.

تحکیم جایگاه زبان فارسی را می‌توانیم یکی از ویژگی‌های مهم جوانمردی خراسان و فرهنگ این خطه در قرون اولیه و پس از آن قلمداد کنیم؟

بله. زبان فارسی در خراسان بزرگ، استحکام و قدرت داشته است. من همین جا به این نکته درباره فردوسی و شاهنامه اشاره کنم که معمولاً می‌گویند فردوسی باعث شد زبان فارسی حفظ و احیا بشود و اگر او و اثر عظیم شاهنامه نبود، این زبان از بین می‌رفت.

کسی منکر عظمت شاهنامه و نبوغ و هنر و تأثیر فردوسی نیست، ولی این توهین به زبان فارسی است. زبان فارسی ظرفیت عظیمی در خراسان و شهرها و بلاد دیگر داشته و خودش را حفظ کرده بود که فردوسی توانست از آن برای سرایش شاهنامه بهره بگیرد. فردوسی، چشمه‌ای از این رود خروشان و دریای پرآب بود.

چه بسیار کتاب‌های مختلف که قبل از فردوسی به زبان فارسی نوشته و چقدر شعر سروده شدند.

شاهنامه، صد سال پس از مرگ فردوسی جای خود را باز کرد و به تدریج شناخته شد. مثنوی هم صد و اندی سال طول کشید تا شناخته شود و در میان اهل عرفان در شهرهای مختلف خوانده شود. به همین دلیل، پیوندها و فرهنگ و سرمایه‌های بزرگی که از نظر معنوی و اخلاقی در خراسان بوده، سبب شده تا ما با یک تمدن بزرگ و کم‌نظیر روبرو باشیم.

ما هنوز ظرفیت‌ها و عظمت خراسان را کشف نکرده‌ایم، چه در روی زمین و چه زیرزمین. اصول اخلاقی و فرهنگ و حتی موسیقی و هنر و شعر و تفکر فلسفی و کلامی ایران به این خطه برمی‌گردد.

این اصول و دانش‌ها و فرهنگ، ادامه یک فرهنگ و تمدن عظیم بوده‌اند. ما به خیلی از منابع و مدارک اولیه دسترسی نداریم، ولی می‌بینیم که در قرون سوم و چهارم و پنجم، چیزهایی ظهور می‌کنند که نشانگر عظمت این سرزمینند. از ریشه‌های آن در قرن اول و قبل از اسلام ممکن است کم بدانیم یا چیزی ندانیم، اما هیچ یک از اینها از عظمت و شکوه آن کم نمی‌کنند. خراسان است و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی که به صور مختلف جلوه‌گری می‌کند و چیزهای تازه‌ای برای ما خلق می‌کند و در اختیارمان قرار می‌دهد. من معتقدم ما هنوز ایران را به درستی نمی‌شناسیم.

پایان این گفتگو بازگردیم به برخی شخصیت‌های کم‌شناخته تصوف و جوانمردی که اشاره کردید؛ از جمله نوح جوانمرد. درباره او بیشتر توضیح دهید.

نوح نیشابوری، نه صوفی بود و نه اهل ملامت و نه زاهد و عالم و به همین دلیل جز نام نوح، چیزی از او برای ما نمانده است. نه پدر و جدش شناخته شده‌اند و نه تاریخ تولد و وفاتش. قشیری که تاکنون قدیم‌ترین منبعی بوده که از او ذکری کرده، او را نوح عیار خوانده.^۲ در کشف‌المحجوب هجویری و کشف‌الاسرار میدیدی و رساله قشیریه هم به این نوح عیار اشاره شده است. اما این نوح عیار، یکی از همان جوانمردان راستین و برجسته خراسان بوده که به زبان فارسی این نظام اخلاقی، یعنی جوانمردی را تبیین و توضیح می‌کرده و در عمل، خودش نمونه‌ای از آن بوده است. نوح عیار، در یک جا واژه «جوامردی» را که همان گویش خراسانی جوانمردی است، براساس حروف آن توضیح داده که در آثار عربی هم همان توضیح فارسی آمده است. زبان نوح و مشایخ صوفیه و بزرگان ملامتی خراسان، فارسی بوده و لذا نوح نه براساس حروف فتوت، بلکه بر مبنای حروف کلمه جوامردی به توضیح این مفهوم پرداخته است.

تداول واژه فتوت، از طریق متون عربی، بعدها بیشتر شد و به نظر می‌رسد، در ابتدا لفظ فارسی جوانمردی یا جوامردی بیشتر متداول بوده است. در برداشتی که نوح از معانی یا اسرار حروف «جوامردی» کرده، سر هر یک از حروف را با یک واژه عربی توضیح داده - جود، وفا، امانت، مروت و رحمت - اما اصل کلمه فارسی است^۳ و این نشانه قدمت و تداول این واژه در قرون دوم و سوم است.

پاورقی‌ها:

۱- این قسمت را دکتر پورجوادی از کتاب پژوهش‌های عرفانی - جستجوهای کهن، نشر نی، چاپ اول ۱۳۸۵، صفحات ۳۸ تا ۴۰ نقل کردند.

۲- اشاره به دیدار ابوحفص حداد با مشایخ بغداد در آن شهر که سلمی در طبقات الصوفیه (تصحیح شربینیه، جلد ۳، چاپ قاهره ۱۴۰۶ هجری قمری) صفحات ۱۱۷ و ۱۱۸ و هجویری در کشف‌المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، افست تهران، ۱۳۷۰ خورشیدی، صفحات ۷۵ و ۷۶ نقل کرده‌اند.

۳- پژوهش‌های عرفانی، ص ۱۰۸

۴- همان، ص ۱۰۹ به بعد.





اشاره: سبک هندی از اواخر قرن نهم تا پایان قرن دوازدهم و حتی پس از آن، مجموعه‌ای از تأثیرات وسیع زیباشناختی و شاعرانه را در ادبیات پارسی پدید آورد و شاعران این سبک، در پی زبان و جهان شاعرانه‌ای بودند که تحولات و خیال‌پردازی‌های متفاوت و شگرف را نمایندگی کند.

در این گفتارها، زوایایی از زندگی و سبک «غالب دهلوی» را دنبال کرده‌ایم.

*

«در بررسی آثار غالب به نکات زیادی برمی‌خوریم که بعضی از آنها خاص خود اوست و پاره‌ای دیگر جزو ویژگی‌های سبکی شاعران هندی و عوامل اصلی آنها را باید در تأثیر محیط بر طرز فکر، اخلاق و مذهب و سنت‌های اجتماعی جستجو کرد.

به طور کلی سبک هندی بر باریک‌اندیشی، آوردن مضامین دور از ذهن در شعر پایه‌گذاری شده و کم و بیش تمامی آثار شاعران هندی این‌گونه‌اند و در اشعار غالب هم به لحاظ مضامین شعری، هم از نظر وزن و قافیه، به طریق اولی، سبک‌گویندگان هندی جلوه‌گر است ... همچنین در اشعار او مضامین فلسفی بسیار دیده می‌شود که ویژگی دیگری از سبک هندی است و در شبه قاره و پاکستان از قدیم‌ترین زمان‌ها وجود داشته است. قصیده‌ای از او بخوانیم:

سهروردی حسن

پارسی گوی پاکستان

منش سوم و پایانی

نکاتی درباره زندگی «غالب دهلوی»؛ آخرین شاعر بزرگ شبه قاره



باغ شالیمار - لاهور پاکستان

صور کون نقوش است و هیولا صفحه

صفحه عنقاست چه گویی ز نقوش الوان

هستی محض تغیر نپذیرد زهار

حرف الان کماکان ازین صفحه بخوان

همچنان در تتق غیب ثبوتی دارند

به وجوی که ندارند ز خارج اعیان

پرتو و لمعه ندانی که بود جز خورشید

موج و گرداب نسنجی که بود جز عمان

عامل از ذات جدا نبود و نبود جز ذات

همچو رازی که بود در دل فرزانه نهان

به سخن زنده جاوید شدم داد آن است

کاین سوادی است که در وی بود از مرگ امان»^۱

شبلی نعمانی درباره شیوه شعر وی آورده است: «در ابتدا بر اثر متابعت از بیدل به راه غلط افتاده بود. لیکن پیروی از کلیم، نظیری، طالب آملی و عرفی، وی را حفظ کرد. او قالب قصیده، اسلوب قدما و متوسطین را اختیار نمود، اگرچه در اکثر قصاید وی، بدعت‌های متأخرین حتی خامی‌های آنان یافت می‌شود؛ لیکن در آخر، همه این پیچیدگی‌ها و ناتراشیدگی‌ها از بین رفت و به کلی رنگ سخن استادان به خود گرفت. در طبع میرزا غالب، ماده اجتهاد وحدت به منتها درجه شدت وجود داشت و از این‌رو هرچه به واسطه پیروی از قدما نهایت درجه احتیاط می‌نمود، با این حال شیوه خاص خود را هم از دست نمی‌داد.»

به اعتقاد اغلب ادبا و منتقدان، «غالب به زیبایی و علو سبک شهرت یافته است» و او را صاحب سبکی خاص می‌شناسند؛ چنان‌که خود گوید:

به فن شعر چه نسبت به من نظیری را

نظیر خود به سخن هم منم، سخن کوتاه»^۲

«غالب در شعر اردو نیز نخست پیرو سبک شعر میرزا عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی و سپس پیرو میر تقی میر شاعر اردوسرا بود. وی را از جهت علو مقامش

در ادبیات اردو در شبه قاره هند، شهنشاه سخن نامیده‌اند. بیشترین شهرت و معروفیتش به سبب مجموعه اشعار هزار و دویست بیتي اردوی او است که او را سرآمد سخنوران آن سامان کرده است و این شهرت به درجه‌ای است که دیوان شعر او را در ردیف ریگ‌ودا، از کهن‌ترین نوشته‌های مقدس مذهب هندویی یا برهمنی دانسته‌اند. برخی ابیات اشعار اردوی وی، مثل سایر در آن زبان شده‌اند.

نثر اردوی او نیز در نامه‌هایی که بدان زبان به دوستان و شاگردانش می‌نوشت، محبوبیت او را دوچندان کرد. نامه‌های او سبب شد که شیوه نامه‌نگاری به زبان اردو تغییر یابد و مردم به جای به کار بردن جملات رسمی و بی‌روح، زبان روزمره را در نوشتن نامه اختیار کنند. وی را در زمینه نامه‌نویسی به زبان اردو مخترع سبکی منفرد دانسته‌اند. غالب معتقد است که زبان را باید از مردمی که به آن زبان صحبت می‌کنند آموخت و به نظر او ملاک و معیار اصالت زبان فارسی، مردمان ایران هستند.^۳

اگر چه غالب در شعر فارسی به تتبع شاعران ایرانی رفته، ولی در حقیقت نمی‌توان او را شاگرد کسی خواند ... در شعر فارسی خویش، کسی را مورد مشورت خود قرار نداد و فقط از ذوق فطری خویش کمک گرفت و این فن را خود حاصل کرد و به مرحله کمال رسانید.

او شاعری خود را در زبان فارسی موهبتی الهی می‌داند و معتقد است که به

و آن زمان که از دختران انگلیسی سخن به میان می‌آورد، چنین می‌سراید:

گفتم: این ماه پیکران چه کسند؟

گفت: خوبان کشور لندن

گفتم: اینان مگر دلی دارند؟

گفت: دارند لیکن از آهن

و راه گریز از نماز و روزه را بدین‌سان به طنز بیان کرده:

در عالم بی‌زری که تلخ است حیات

طاعت نتوان کرد به امید نجات

ای کاش ز حق اشارت صوم و صلات

بودی به وجود مال چون حج و زکات^۴

باری، خلاصه کلام این که غالب یکی از برجسته‌ترین پارسی‌گویان در پاکستان و شبه قاره بوده و شعر و نثر پارسی وی، درکنار آثار اردو، او را به یکی از برجسته‌ترین چهره ادب این منطقه بدل ساخته است. در اینجا نمونه‌هایی از نثر و شعر او را می‌آوریم که بیانگر سبک نثر و شیوه نظم این شاعر باقریحه و صاحب فضل است:

۱- نمونه نثر ساده:

«... از رودکی و فردوسی گرفته تا حکیم سنایی و انوری و خاقانی و غیره، شعرای فارسی در یک گروه هستند و کلام ایشان با اندک تفاوت، وضعی مشابه و مشترک دارد. آن‌گاه حضرت سعدی شیرازی به عنوان مبتکر طرزی خاص نمودار شد. دیگر فغانی است که واضح و مبتدع‌اندازی ویژه‌ای است. روش فغانی را عرفی و نوعی و نظیری و غیره ترقی داده‌اند و بارک‌الله قالب شعر ازین روش فکوزا جان گرفته است. پیروان بعدی روش مذکور البته سلامت بیان، روانی گفتار و سهل‌گویی را ترک گفته‌اند. در میان گروه اخیر، حکیم شقایب و قدسی مشهدی و سلیم تهرانی و صائب را می‌توان نامبرد. پس شعر به سه روش است، خاقانی و امثال او، سعدی و پیروان وی و نظایر و پیروان صائب تبریزی...»^۵

۲- نمونه نثر مصنوع:

«... و آموزگارانه در من نگریستند. شیخ علی‌حزین به خنده زیربلی، بی‌رامروی‌های مرا در نظر جلوه‌گر ساخت و زهره نگاه طالب آملی و برق چشم عرفی شیرازی، ماده آن هرزه‌جنش‌های ناروا را در پای راهیمیای من بسوخت. ظهوری به سرگرمی گیرایی نفس حرزی به بازو، توشه‌ای به کمرم بست و نظیری لاابالی خرام به هنجار خاصه خودم به چالش آورد.»^۶

۳- نمونه‌های شعر:

در بند تو چشم از دو جهان دوخته‌ای هست

هشدار که شهپاز تو آموخته‌ای هست

در دیده ز رخ پرده برانداخته‌ای نیست

در سینه دو صد عربده اندوخته‌ای هست

زان سوی به میدان وفا تاخته‌ای نیست

زین سو هوس جان سپری توخته‌ای هست^۷

گستاخ گشته‌ایم غرور جمال کو؟

پیچیده‌ایم سر ز وفا، گوشمال کو؟

تا کی فریب حلم خدا را خدا نه‌ای

آن خوی خشمگین و ادای ملال کو؟

برگشته‌ایم ز مهر و نمی‌گیریم به قهر

دارم دو صد جواب، ولی یک سؤال کو؟

گر گفته‌ایم کشتن و بستن به ما مخند

ما را تدارکی بسزا در خیال کو؟^۸

پانویس‌ها:

۱ - احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالب، محمد علی فرجاد، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد پاکستان، ۱۹۷۷ میلادی، ص ۸۵ - ۸۹.

۲ - دانشنامه ادب فارسی - ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد ۱۳۸۰، بخش سوم، ص ۱۸۵۸.

۳ - همان.

۴ - مقدمه دیوان غالب به قلم محمد حسن حائری، همان صفحات ۳۲ تا ۳۴.

۵- از مجموعه نامه‌های غالب به عبدالغفور سرور در اردوی معلی، چاپ الله‌آباد، ص ۱۶۶.

در این نامه دیده می‌شود که «غالب بسیار پیش‌تر از تحقیقات جدید درباره سبک شناسی، به سبک‌های گوناگون شعر فارسی پی‌برده و نظرات خود را چندین بار ابراز کرده است. صرف نظر از اصطلاحات کنونی، مطالب وی با گفتارهای استادان سبک شناسی تقریباً مطابقت دارد...»

۶- همان، ص ۱۸۵۷.

۷- دیوان، ص ۱۴۲.

۸- همان، ص ۳۲۹.

چهل سال پیش در همین روز

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز چهارشنبه ۱۷ دی ماه ۱۳۵۹ (برابر با ۳۰ صفر ۱۳۰۱ و ۷ ژانویه ۱۹۸۱) نقل شده است.

دب حردان، کرخه کور، هویزه و دو محور استراتژیک آزاد شد

اطلاعیه ۳۶۵ ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران بشرح زیر است:

بسمه تعالی. پیکارگران مسلمان ایران در راه آرمان‌های مقدس‌شان که از تعالیم اسلام و قرآن مایه می‌گیرد، تاپای جای ایستادگی می‌کنند و تلاش خفاشان کوردل را برای زایل کردن نور حقیقت انقلاب اسلامی به شکست میکشانند. در عملیات تهاجمی هماهنگ شده امروز (دیروز) ارتش جمهوری اسلامی ایران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای مردمی در منطقه گیلانغرب تعداد ۷۰ نفر از مزدوران به هلاکت رسیدند و بیش از ۱۲۰ نفر از آنان زخمی شدند، یک انبار بزرگ مهمات دشمن منفجر و ۳ دستگاه تانک آنان یکلی نابود شد و سپاه متلاشی متجاوزان شکست خورده و مایوس چندین کیلومتر به عقب رانده شد.

بدنبال پیروزی عملیات تهاجمی و غرورآفرین دیروز سربازان، پاسداران و دیگر نیروهای رزمنده اسلام علیه فریب خوردگان صدام مزدور، دیروز نیز دشمن کافر در چندین جبهه از جمله جبهه‌های اهواز، سوسنگرد و هویزه متحمل تلفات و خسارات زیادی شد. مردم قهرمان اهواز که بیش از سه ماه است بر اثر تهاجم سربازان فریب خورده و ناآگاه صدام تکریتی بازخورده امپریالیزم جهانخوار، لحظات سنگینی را سپری می‌کنند و شهدای بسیاری در راه تحکیم و تقویم جمهوری اسلامی ایران و انقلاب پرثمر اسلامی کشورمان تقدیم کرده‌اند، دیروز خشنود و کاملاً راضی از حمله یاران اینارگر حسین به دژخیمان صدام خود فروخته بودند و این شهر را موجی از شادی فرا گرفته بود بطوریکه همه به یکدیگر تبریک می‌گفتند. بنا بر گزارش‌های رسیده با اجرای قاطع مرحله اول طرح تهاجمی نیروهای جمهوری اسلامی ایران علیه نیروهای صدام مزدور که روز گذشته در منطقه‌ای وسیع از خوزستان با موفقیت اجرا شد، در محور اهواز - حمیدیه و حمیدیه - سوسنگرد تمامی جبهه‌های منطقه دب حردان و کرخه کور از نیروهای متجاوز عراقی پاکسازی شد و آنان کیلومترها عقب‌نشینی کردند بگزارش خبرنگاران خبرگزاری پارس در اهواز در حال حاضر در نواحی جنوبی سوسنگرد و هویزه نیز متجاوزان بعثی عراق عقب‌رانده شدند. در حالیکه پریروز بیش از هزار نفر از نیروهای فریب خورده صدام کافر بهلاکت رسیدند و خساراتی درخور توجهی به آنها وارد شد، کمترین تلفات و خسارات ممکن به نیروهای جمهوری اسلامی ایران رسید. براساس آخرین آمار رسیده در این نبرد نیروهای اسلام ۲۵ شهید و ۷۸ مجروح داشته‌اند.

آخرین تصمیمات در مورد گروگانها با امام در میان گذاشته شد

در ملاقات خصوصی که نخست وزیر و بهزاد نبوی وزیر مشاور با امام خمینی داشتند مسئله جاسوسان امریکائی را عنوان کردند و امام رهنمودهایی فرمودند که نتیجه آنرا نخست وزیر در یک گفتگوی تلویزیونی بیان داشت. آقای رجائی در جواب سؤال گزارشگر تلویزیون در مورد گروگانها اظهار داشت: در این زمینه در حضور امام با ایشان صحبت کردیم و نظر امریکارا توضیح دادیم همچنین پیشنهاد الجزایر که تعهد کرده است که مسائل بین ما و امریکارا حل بکند. آقای نخست وزیر افزود: امام هم کلاً اجازه فرمودند که این تعهد را بپذیریم امیدواریم که بقیه مسائل را بزودی اعلام کنیم.

تحویل نوبت دوم سهمیه قند و شکر در تهران آغاز شد

سازمان قند و شکر کشور با انتشار اطلاعیه‌ای تاریخ دریافت نوبت دوم قند و شکر را اعلام کرد متن اطلاعیه چنین است: به اطلاع اهالی تهران و حومه میرساند که برای دریافت قند و شکر سهمیه دوم که متعادل سهمیه نوبت اول میباشد، میتوانند با ارائه کوبن نوبت دوم (الف) به عاملین فروش قند و شکر و شرکت‌های تعاونی مصرف فروشگاههای شهر و روستا مراجعه و نسبت به خرید قند و شکر برابر مقدار و قیمت اعلام شده اقدام کنند. ضمناً با توجه باینکه کوبن‌های مذکور تا آخر سال ۵۹ اعتبار دارد لذا در صورت عدم نیاز میتوانند در فرصت‌های بعدی جهت دریافت سهمیه خود مراجعه کنند.

قاب امروز



عطر گل نرگس شیراز در فصل زمستان / عکس از: علی محمدی‌راد

سرایه

کس حال من سوخته جز شمع نداند
کو بر سر من شب همه شب اشک فشانند
دل‌بستگی‌ای هست مرا با وی از آن‌روی
کز سوخته‌حالی به من سوخته ماند
گر خسته شوم بر سر من زنده بدارد
ور تشنه شوم در نظرم سیل براند
زنجیر دل تافته را در غم و دردم
گر رشته جانست به‌هم در گسلاند
بیرون ز من دل‌شده و شمع جگرسوز
سر باختن و پای فشردن که تواند؟

گر شمع چراغ دل من بر نفروزد
شب‌های غم هجر به پایان که رساند؟
آن‌کس که چو شمع بکشد در شب حیرت
از سوختن و ساختنم باز رهند
حال جگر ریش من و سوز دل شمع
هرکس که نویسد ز قلم خون بچکاند
از شمع بپرسید حدیث دل خواجو
کاندوه دل سوختگان سوخته داند
خواجوی کرمانی

امروز در تاریخ

نقدهای مستشار آمریکایی بر نظام‌اداری ایران

مجلس شورای ملی، ۱۷ دی ماه ۱۳۳۳ اختیارات دکتر میل‌سپو، مستشار آمریکایی مالیه ایران را که بامدیر کل وقت بانک ملی درگیری پیدا کرده بود، لغو کرد. میل‌سپو معتقد بود که تا ایرانیان به مالیات دادن عادت نکنند، و بروکراسی پیچیده ایران، از ارتشاء، پارتی‌بازی و توصیه گرفته تا تنبلی کارمندان، بی‌اعتنائی نسبت به مراجعین، بی‌دقتی و امروز و فردا کردن از میان نرود و نظام استخدام دولتی دگرگون نشود و از سیستم رسمی و قراردادی درنیاید، مسائل ایران حل نخواهد شد. وی گفته بود که برای حل این معضل که ریشه هفتصد ساله دارد، یک انقلاب اداری لازم است و این انقلاب، یک «پیش‌انقلاب» لازم دارد و آن حل مسأله مالیات در ایران است.

در گذشت تختی

پلیس تهران ۱۷ دی ماه ۱۳۴۶، خبری را در اختیار خبرنگارانی که اخبار جنایی شهر را پوشش می‌دادند قرار داد که حاکمی از آن بود که غلامرضا تختی پهلوان معروف کشتی، در یک هتل شهر خودکشی کرده و طبق یادداشتی که بر جای گذاشته، انگیزه او مشکلات داخلی بوده است.

«خلیل بهرامی» خبرنگار اطلاعات فتوکپی آن یادداشت را در صفحه حوادث روزنامه اطلاعات کلیشه کرد تا مردم، خود درباره‌اش قضاوت کنند و روز تشییع جنازه تختی هم، برخلاف روش روزنامه اطلاعات، عکس جسد جهان پهلوان را که در تالار تشریح پزشکی قانونی گرفته شده بود در صفحه اول روزنامه چاپ شد.

ده‌ها هزار نفر جنازه جهان پهلوان ایران را از تهران تا ابن‌بابویه (شهرری) تشییع کردند.

ژانرال هایزر وارد تهران شد

۱۷ دی ماه ۱۳۵۷ افشاء شد که «رابرت هایزر» ژنرال آمریکایی و معاون نیروهای مسلح ناتو در اروپا، به تصمیم جیمی کارتر رئیس‌جمهوری وقت آمریکا وارد تهران شده و مذاکرات خود را با مقامات نظامی ایران آغاز کرده است و این مذاکرات احتمالاً درباره سر نوشت شاه و حقیقت‌یابی در زمینه کابینه شاپور بختیار، کسب نظرات افسران ارشد ارتش و روند انقلاب است.

www.iranianshistoryonthistday.com

۲۹۲۳

سودوگو

		۳		۲	۱
	۱	۴	۹	۶	۲
۶			۴	۵	۳
			۴	۷	۱
			۸		
۲	۱				
۱	۵	۷			۸
۹	۶	۳		۱	۲
	۲	۱		۹	

۱	۶	۴	۳	۷	۵	۹	۲	۸
۹	۲	۸	۱	۶	۴	۳	۷	۵
۳	۷	۵	۹	۲	۸	۱	۶	۴
۴	۱	۶	۵	۸	۳	۷	۹	۲
۷	۳	۹	۴	۱	۲	۵	۸	۶
۵	۸	۲	۶	۹	۷	۴	۱	۳
۲	۴	۱	۷	۵	۶	۸	۳	۹
۶	۹	۳	۸	۴	۱	۲	۵	۷
۸	۵	۷	۲	۳	۹	۶	۴	۱

حل ۲۹۲۲

جدول شرح در متن

غلامحسین باغبان

از دواج	لقب سلطان	شعبه	کارگردان	حله
محمود غزنوی	کنایه از بسیار عزیز	زبوانو	م. ت. د. م. ن. ا. و. ط. ب. ج. د. ه. و. ی.	جدول ۵۴۳۵
قافیه دار	جهت	جعبه میز	ی	سازنده
عدد کارمندی	متعارف	متعارف	ی	ساختار
متعارف	متعارف	متعارف	ی	صدایی در موسیقی
متعارف	متعارف	متعارف	ی	ناپخته
متعارف	متعارف	متعارف	ی	شیره انگور
متعارف	متعارف	متعارف	ی	ضرورت
متعارف	متعارف	متعارف	ی	زبان آتش
متعارف	متعارف	متعارف	ی	سنگ آسیا
متعارف	متعارف	متعارف	ی	نویسنده
متعارف	متعارف	متعارف	ی	فراسوی
متعارف	متعارف	متعارف	ی	خنده آور